

گفت‌وگوی «وطن امروز» با محمدمهدی عبدخدایی به مناسبت ۲۷ دی‌ماه سالروز شهادت نوابصفوی بازخوانی ماجرای توافقی مصدق و شاه بر سر زندانی کردن فداییان

روایت خیانت به نواب صفوی

سیدفرید موسوی: ۲۷ دی‌ماه سالروز شهادت سیدمجتبی نوابصفوی به‌دست رژیم محمدرضا پهلوی است. درباره برخی فرازهای زندگی سیاسی شهید نوابصفوی با محمدمهدی عبدخدایی گفت‌وگو کردیم.

■ اگر بخواهید در یک جمله کوتاه شبویه مقابله سخت شهید نوابصفوی را توضیح دهید، چه توصیفی به کار می‌برید؟

شهید نوابصفوی معتقد بود دفاع می‌کند. ایشان اعتقاد داشت وقتی دولت وابسته به خارجی‌ها است، رئیس دولت وابسته است و به نوعی تمام افراد دولت و نیروهای نظامی و انتظامی در اختیار اجنبی هستند و اجنبی هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد؛ باید رأس فتنه را از بین برد تا قدرت از دست اجنبی خارج شود. به همین دلیل ایشان هیچگاه اقدامی علیه یک فرد عادی یا در مکان‌های عمومی انجام نداد. نگاه می‌کنیم می‌بینیم در یک موقعیت خاص که پیدا می‌شد و با زمان‌شناسی درست، اقداماتی که انجام داده در حقیقت به نام دفاع از اسلام بوده است.

■ در این‌باره مثال بزنید.

مثلا احمد کسروی کتابی نوشت به نام شیعه‌گری یا کتابی نوشت به نام ورجاوند بنیاد، که در این کتاب می‌نویسد: «آن سرووشی که بر قلب آن پاک مرد عرب ۱۴۰۰ سال پیش از این وارد شد و از او محمد را ساخت، آن سروش اکنون بر دل من نازل شده است». یعنی در حقیقت ادعای پیامبری و نزول وحی بر خودش را داشت. یا در کتاب شیعه‌گری خرافاتی که در شیعه وجود دارد را جمع‌آوری کرده است؛ بالاخره برای هر مذهبی در طول زمان مسائل و مشکلاتی پیش می‌آید که آن مسائل با اصل آن مذهب تفاوت دارد. کسروی در این کتاب آن اعتقاداتی که از این دست بوده است را جمع‌آوری کرده و به شیعه، امام صادق(ع)، حضرت زهرا(س) و اعتقادات مردم حمله کرده و بنیادهای تشیع را مورد حمله قرار داده است. یا در کتاب تاریخ مشروطیت آنجا که حسن تقی‌زاده علیه پیشنهاد ۲ متمم قانون اساسی صحبت می‌کند او را انسانی روشنفکر و آگاه معرفی می‌کند؛ حدود ۱۰ صفحه بعد از آن حسن تقی‌زاده را از عمال کشورهای بیگانه معرفی می‌کند، در حالی که خودش در کتاب «زندگانی من» می‌نویسد: «در موضوع قیام شیخ محمد خیابانی، نماینده سفیر انگلیس با من در تبریز ملاقات کرد و به من گفت قیام شیخ بالا گرفته، شما مردم را داخل بشورانید، ما قزاق‌ها را از خارج می‌آوریم. من در جواب نماینده سفیر انگلیس گفتم من با شیخ محمد خیابانی مخالفم اما با سقوطش توسط خارجی‌ها هم مخالف هستم». اما همین آقای احمد کسروی در چند صفحه بعد از این در همان کتاب زندگانی من می‌نویسد من، دکتر زین‌العابدین خان و علی هیات پیش عین‌الدوله رفیقم و از عین‌الدوله خواستیم اجازه داشته باشیم مردم را در داخل شهر بشورانیم و قزاق‌ها به وسیله عین‌الدوله از خارج شهر بیایند و قیام شیخ را از بین ببریم. این موارد نشان می‌دهد آنچه هر فرد انجام می‌داده است انگلیسی‌ها روی آن نظر داشته‌اند، اگر چه شاید مستقیم نظر نداشتند اما به صورت غیرمستقیم آن را تأیید می‌کردند.

یا مثلاً می‌بینیم در زمان رضاخان به مدت ۴۰ روز اولین دادستان تهران می‌شود. یا می‌بینیم در موضوع دستگیری دکتر تقی ارانی، وکیل ششیری او می‌شود، یا بعد از شهریور ۱۳۲۰ وکیل دکتر احمدی، قاتلی که مخالفان رضاخان را به دستور او به وسیله آمبول هوا می‌کشت، می‌شود. این فرد یک زندگی صاف و مستقیمی ندارد. این احمد کسروی که ادعای پیغمبری کرده و به امام صادق(ع) توهین کرده، قصد داشت مذهب جدیدی را بنیان بگذارد به نام «پاک دینی» که در کتاب ورجاوند بنیاد درباره آن صحبت می‌کند.

■ در مسائل سیاسی چطور؟

مثلاً زمانی که شهید نوابصفوی وارد سیاست شد، عبدالاحد حسین هزیر دقیقاً در انتخابات دور اول دوره شانزدهم دخالت و مداخله کرد. به اداره فرهنگستان (وزارت ارشاد فعلی) منتقل و محتویات صندوق‌ها را عوض می‌کند که بعد از شمارش آرا نه اسمی از آقای مصدق بوده، نه اسم آیت‌الله کاشانی، نه بقایی و نه دیگر کسانی که در این گروه قرار داشتند. این فرد دخالت‌هایی انجام می‌داد و همان چیزی بود که انگلیسی‌ها می‌خواستند، چرا که می‌خواستند قرارداد گس- گلشائیان در مجلس شانزدهم امضا شود، در حالی که با کشته شدن هزیر انتخابات تجدید شد، این افراد به مجلس رفتند به طوری که آیت‌الله طالقانی در ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۷ با صراحت می‌گوید آنها (فداییان اسلام) یک اقدام انقلابی کردند و کلای مردم به مجلس رفتند. بعد از این می‌بینیم شاه برای اینکه قرارداد گس- گلشائیان در مجلس امضا شود، رزم‌آرا را نخست‌وزیر می‌کند و رزم‌آرا رسماً در مجلس اعلام می‌کند که ملت ایران قدرت ساختن یک لوله‌نگ (آفتابه) را هم ندارد! من امتیاز نفت را به انگلیس‌ها می‌دهم! ایشان در مقام نخست وزیری، فرماندهی نیروهایی را که انگلستان می‌خواهد به‌وسیله آن ایران را غارت کند برعهده می‌گیرد. فداییان اسلام این افراد را از میان برداشتند، نفت ملی شد. این چیزی نیست که قابل انکار باشد بلکه عین تاریخ است. در ۱۶ اسفند سال ۱۳۲۹ رزم‌آرا زده می‌شود، در ۲۴ اسفند همان سال مجلس به اتفاق آرا ملی شدن نفت را تصویب کرده است. همان مجلسی که قرارداد گس- گلشائیان در دوره پانزدهم به آن پیشنهاد شد.

لذا شهید نوابصفوی معتقد بود به اینکه ما از حقوق مسلمین، کیان اسلام و مرزهای اسلام دفاع می‌کنیم. در نتیجه این عقیده است که فردی که برخلاف قانون و حق روی کار آمده و تمام نیروهای نظامی و انتظامی در دست اوست تا به نفع خارجی‌ها کار کند، این فرد را از میان برمی‌دارد تا نفت ملی شود. لذا آیت‌الله طالقانی در همان سخنرانی معروف می‌گوید اقدام دوم انقلابی که انجام شد، نفت ملی شد. یعنی اصلاً ترور و ایجاد وحشت در کار نیست، این حرکت‌ها در جامعه ایجاد وحشت نکرده است، در مردم عادی ایجاد وحشت نکرده است، رأس فتنه و عامل خارجی و فردی را که انگلیس و آمریکا و روسیه با او توافق کرده‌اند که نفت شمال را به روس‌ها بدهد و نفت جنوب را به انگلیس‌ها از بین برده، به همین جهت نفت ملی شده است. در پیمان نظامی بغداد که در آن پیمان سنتو با عضویت ایران، ترکیه، عراق و پاکستان تشکیل می‌شود و قصد دارند با پیوستن این پیمان با پیمان سنتو و پیمان ناتو زمینه‌های نفوذ بیگانه فراهم شود، با سوء قصد به آقای علا از این اتفاق جلوگیری به عمل می‌آید تا هجمه به نیروهای مردمی و ملی و مذهبی انجام نشود؛ این دفاع بوده است.

■ خب! با این توضیح هر اقدامی را می‌توان دفاع نامید و عنوان ترور را از آن برداشت.

ترور یک مفهومی دارد که در انقلاب کبیر فرانسه به‌وجود آمده است. در آن زمان کشتارهایی انجام می‌شد که فرد ضارب فرد مضروب را نمی‌شناخت و بعد از کشتن می‌فهمید چه کسی را کشته است. یعنی وقتی به دادگاه می‌رفت می‌گفتند قتل باید مسبوق به سابقه باشد و از این طریق فرد را اعدام نمی‌کردند. در حالی که طهماسبی همانطور که رزم‌آرا می‌کشد و الله‌اکبر می‌گوید، سید حسین اممی همین‌طور، شهید نوابصفوی همین‌طور، قتل کسروی همین‌طور. به این ترور نمی‌گویند، به این می‌گویند اقدام انقلابی، دفاع از کیان ملی، دفاع از کیان مذهبی و صیلت از اعتقادات مردم.

■ با این حال در این موقعیت و زمان به نظر می‌رسد که شهید نوابصفوی همان دیدگاه اوایل دهه ۱۳۴۰امام خمینی را نسبت به شاه دارد. یعنی هنوز دیدگاهش نسبت به شاه یک دیدگاه تذکر و تنبه است و باید مقابله مستقیم با شاه را در برنامه خود ندارد. شما تأیید می‌کنید؟

بله! حالا دلیل این موضوع چه بوده است؟ امام سال ۱۳۴۰ نمی‌گوید شاه برود. باید جامعه را آماده کند و بعد بگوید شاه باید برود. سال ۴۱ و ۴۲ با سال ۵۷ تفاوت می‌کند. سال ۵۷ با راهپیمایی‌ها و صحبت‌هایی که مردم کردند امام خودش مظهر وحدت ملی است. در آن موقع هنوز شاه در جریان هانفوذ داشت، جبهه ملی شاه را قبول داشت و می‌گفت شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. در آن زمان فقط ۲ دسته بودند که طرفدار تغییر رژیم بودند، یکی فداییان اسلام که اصلاً سلطنت را قبول نداشتند و به عنوان جایگاهی که مظهر وحدت ملی است می‌گفتند باشد و دیگری حزب توده بود. حتی در ۱۵ خرداد هم امام نمی‌گوید شاه برود؛ این دو اعتقاد با هم هماهنگ است. سال ۱۳۴۴ هم مثل سال ۱۳۴۰ است، به همین دلیل می‌بینیم اگر چه شهید نوابصفوی با سلطنت و شاه به طور خصوصی مخالف بوده و حتی شهید سیدعبدالاحسین واحدی در یک سخنرانی در ۱۱ اسفند سال ۱۳۲۹ می‌گوید که «مرد چرا از اسم شاه می‌ترسید؟ شاه چه کاره است در این مملکت!» با این احوال مستقیماً حمله نمی‌کنند که شاه برود بلکه به دست‌های شاه حمله می‌کنند که کارهای شاه به وسیله آنها انجام می‌گرفت.

■ با این حال از یک دوره‌ای به بعد وجه مبارزه شهید نوابصفوی تغییر می‌کند و موجب سقوط رژیم شاهنشاهی می‌شود. شهید نوابصفوی برای این رژیم آیا جایگزینی داشت؟ و به جایگزین فکر کرده بود؟

ایشان یک کتابی دارد به نام برنامه حکومت فداییان اسلام. اگر آن برنامه را ببینید مشاهده می‌کنید که تقریباً نزدیک به نظریات امام(ره) و ثنوری و ولایت‌فقیه ایشان در کتاب مطالبی نوشته شده است. این برنامه در سال ۱۳۲۹ منتشر شده و شخص شهید نوابصفوی آن کتاب را نوشته و در دسترس است. مثلاً در این کتاب قائل به تفکیک قوا است، درباره دادگستری نکاتی دارد و تکلیف وزار تخانه‌ها را روشن می‌کند. ■ شهید نوابصفوی تا برهه‌ای آنچنان که شما در پاسخ به سوال اول مطرح کردید ورود به مسائل سیاسی نداشته و موضوع دفاع و حوزه‌های عقیدتی برای او مطرح بوده است. از یک دوره‌ای وارد تعامل با چهره‌های سیاسی مثل مصدق و آیت‌الله گاشانی می‌شود. تعامل ایشان به چه صورت بوده و چه جبهه‌بندی‌ای داشته است؟ آیا خط قرمزى داشت؟ ابتدا در حوزه سیاست خارجی عرض کنم که سیاست نه شرقی و نه غربی را شهید نوابصفوی مطرح کردند؛ در روزنامه نبرد ملت به صراحت می‌نویسد: «برودی ای آمریکای استثمارگر، ای انگلستان استثمارگر، ای شوروی استثمارگر». یعنی هر دو قدرت شرقی و غربی که در آن دوران بوده است را نفی می‌کند. در همین حال در مقاله‌ای که ایشان می‌نویسد

منتیاسیتی



روی همین دولت اسلامی است.

به غیر از دولت اسلامی موضوع دیگری هم هست. شما اگر مصاحبه آقای دکتر شایگان را مطالعه کنید می‌بینید که می‌گوید بعد از اینکه دولت مصدق روی کار آمد، او معتقد به همکاری و تعامل با دربار و شاه بود. نوابصفوی قربانی این وحدت میان شاه و مصدق شد و تا زمانی که آقای دکتر فاطمی رابط میان شاه و دکتر مصدق بود، این وحدت وجود داشت. وقتی دکتر مصدق در ۲۶ بهمن سال ۱۳۳۰ به بیمارستان می‌رود، تیر سال ۱۳۳۱ آن وقایع پیش می‌آید و اختلافات شاه و مصدق ظاهر می‌شود. آقای دکتر یک اقدام دیگر هم انجام داد که از نظر تاکتیکی اشتباه بود و از نظر ایدئولوژیک به آن معتقد بود، به اینکه حکومت اسلامی نمی‌توان تشکیل داد. لذا وقتی آیت‌الله طالقانی در زندان قصر خدمت شهید نوابصفوی می‌رسد نواب تأکید می‌کند ما دولت اسلامی می‌خواستیم اما وقتی پیش آقای دکتر مصدق می‌رود او تأکید می‌کند «من آخرین دولت نخواهم بود» به آقایان بگویند در دولت من تقاضای حکومت اسلامی نکنند؛ این عین صحبت‌های آیت‌الله طالقانی در ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۷ است.

■ مگر تشکیل دولت اسلامی توافقی اولیه شهید نوابصفوی و جریان ملی و آقای دکتر مصدق نبود؟

بله! اما آقای مصدق و آقایان جبهه ملی به قول خودشان عمل نکردند و به همین دلیل شهید نوابصفوی گفت من دکتر مصدق و جبهه ملی را به محاکمه اخلاقی دعوت می‌کنم. این آقایان وقتی به حکومت رسیدند تمام وعده‌هایی که داده بودند را فراموش کردند. شهید عراقی برای من تعریف کرد که در همان جلسه منزل حاج محمود آقا‌یی در خیابان ایران، قرآن امضا کردند که اگر دولت رزم‌آرا از میان برود ما دولت اسلامی تشکیل می‌دهیم اما به قول‌شان عمل نکردند. تا زمانی که میان مصدق و شاه وحدت وجود داشت نوابصفوی در زندان بود، وقتی این وحدت به هم خورد شهید نوابصفوی از زندان آزاد شد و اعلام کرد من دوران فترت را آغاز می‌کنم، یعنی سکوت می‌کنم، چون نه شاه می‌خواست حکومت اسلامی اجرا شود و نه مصدق. به همین جهت در آن مدت آزادی نه از شاه حمایت می‌کند و نه از مصدق. ■ علت اصلی خلف وعده مصدق چه بود؟

علت اصلی این خلف وعده این بود که بعد از روی کار آمدن، اولین هدف‌شان کوبیدن فداییان اسلام بود، چون فداییان اسلام به دنبال حکومت اسلامی بودند در حالی که شاه و مصدق هر دو با این تئوری مخالف بودند، در نتیجه در دوران مصدق شهید نوابصفوی ۲۰ ماه در زندان بود. شهید نوابصفوی در مصاحبه‌ای که اردیبهشت سال ۱۳۳۰ انجام می‌دهد تأکید می‌کند که قرار بود برادران من را آزاد کنند اما در نهایت گفتند به سفارش خصوصی دربار این افراد در زندان بمانند. چون هم دربار و هم مصدق در زندانی کردن شهید نوابصفوی مقرر بودند. ■ پس از نظر شما توافقات مصدق با شهید نوابصفوی صوری بوده است؟

بله! تمام توافقات دکتر مصدق صوری بود و از اشتباهات دکتر مصدق جریان موازنه منفی بود. این موضوع را هم آقای ابراهیم بزدی و هم آقای شایگان تأکید می‌کنند که در ابتدای کار فکر می‌کردند آمریکایی‌ها می‌توانند به آنها کمک کنند لذا می‌بینیم از هیات‌های آمریکایی استقلال می‌کنند در حالی که در همان زمان در تهران علیه ورود هیات آمریکایی به ایران تظاهرات انجام می‌شود.

■ من پاسخ خود را نگرفتم. اگر دکتر مصدق از حکومت اسلامی حمایت می‌کرد شاید جمهوری اعلام و او هم رئیس جمهور می‌شد. علت مخالفتش چه بود؟

ببینید! دکتر مصدق یک لایک بود و اصلاً به اینکه دین حکومت کند معتقد نبوده است. شما اگر پایان‌نامه دکترای ایشان را که در سوییس نوشته شده بخوانید در آنجا به صراحت اعلام می‌کند حکومت اسلامی را قبول ندارد. دکتر مصدق از لحاظ اعتقادی به لایسم معتقد است و از این رو می‌بینید که در ابتدای انقلاب هم دوستان آقای دکتر مصدق مثل دکتر کریم سنجابی به حکومت اسلامی معتقد نیستند.

■ پس از آزادی شهید نوابصفوی و آشکار شدن این اختلاف چه اتفاقی افتاد؟

در این زمان شهید نوابصفوی نامه‌ای به دکتر مصدق

می‌نویسد که با خط خود ایشان موجود است. می‌نویسد که شما اگر بازگردید به اینکه دولت اسلامی تشکیل بدهید تمام نیروهای ما در اختیار شما خواهند بود. در این زمان است که از بهمن سال ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شهید نوابصفوی سکوت می‌کند و تنها به تبلیغ دینی می‌پردازد.

■ بعد از کودتا و آمدن زاهدی رفتار شهید نوابصفوی تغییر می‌کند؟

بعد از روی کار آمدن زاهدی، دوم شهریور ۱۳۳۲ شهید نوابصفوی اعلامیه‌ای می‌دهد که کیهان و اطلاعات به‌خاطر چاپ این اعلامیه توقیف می‌شوند. در آن می‌نویسد شاه و نخست‌وزیر تا عملاً در برابر قانون اسلامی و قانون اساسی تسلیم نشوند رسمی نبوده و قانونیت ندارند. در همین حال سید عبدالحسین واحدی در عاشورای همان سال در مسجد شاه سخنرانی می‌کند و می‌گوید: «بناجایی که من هستم همان جایی است که به رزم‌آرا اولتیماتوم دادم. حالا هم به زاهدی اولتیماتوم می‌دهم. اگر احکام اسلام را اجرا نکنید ما همان فداییان اسلام هستیم».

■ درباره خاطره آن افسر توده‌ای از شهادت نواب هم بگویید.

من، شهید نواب صفوی، خلیل طهماسبی و سیدمحمد واحدی در منزل آیت‌الله طالقانی در امیریه مخفی بودیم. شب بعد ایشان و شهید واحدی به منزل آقای ذوالقدر رفتند. فردا شیش وقتی من و شهید طهماسبی خواستیم به ایشان ملحق شویم من شهید طهماسبی را گم کردم، ایشان پس از چند روز در آبان سال ۱۳۳۴ دستگیر شد. آن زمان آقای علم وزیر کشور بود و به دستگیر کنندگان شهید نواب ۳۰ هزار تومان جایزه داد که آن روزها سکه ۳۰ تومان بود.

نواب صفوی به اتهام تحریک مردم به تسلیح علیه سلطنت و اقدام علیه امنیت کشور در دادگاه اول و تجدیدنظر که سپید و کیلی رئیس دادگاه بود محکوم به اعدام شد و ۲۷ دی ماه سال ۱۳۳۴ ایشان را تیرباران کردند.

ایشان با حماسه‌ای که آفرید جاودانه ماند. وقتی خواستند چشمان ایشان را ببندند گفت چشمان من را نبندید (با توجه به اینکه آن شب، شب شهادت حضرت زهرا(س)) بود) می‌خواهم با چشمان باز خدمت فاطمه زهرا(س) شرفیاب شوم. هیچ لرزشی در صدای او نبود و صدای قرانش تمام فضای لشکر ۲ زهی را پر کرده بود.

بعدها یک افسر توده‌ای به نام سروان شلطوطی برای من تعریف کرد که هر گاه صدای آژیر آمبولانس می‌شنوم بدم می‌لرزد به یاد مردی که مردانه زیست، مردانه مبارزه کرد و مردانه شهید شد در راه آرمان‌های ملی و مذهبی.

■ با توجه به این مرادوات گسترده‌ای که شهید نوابصفوی در سطح جهان اسلام داشت، مثل مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی امکان حضور در سایر کشورهای اسلامی و پیگیری اید حکومت اسلامی وجود داشت. شهید نوابصفوی چرا این کار را نکرد؟

سیدجمال تبعید می‌شود اما شهید نوابصفوی تبعید نمی‌شود، با این حال ایشان اعتقاد داشت اول باید ایران اصلاح بشود. نواب در سفری که به قاهره دارد او درخواست می‌کنند در قاهره بماند اما می‌گوید اول وطنم! وقتی در دانشگاه قاهره سخنرانی می‌کند در سالگرد ۲ دانشجوی شهید در آنجا فریاد می‌زند «یا نجیب الی الکتال» در آن زمان ژنرال محمد نجیب رئیس جمهور مصر بوده است. اولین شعار ملی شدن کانال سوئز را شهید نوابصفوی در دانشگاه فواد قاهره می‌دهد. یک بار به دیدن شهید نوابصفوی رفیقم که این اعلامیه را آماده کرده بود که مصر و هر کشور اسلامی وطن ماست و به جزئیات آموزش نظارت کامل داریم. گشته می‌شود ژنرال نجیب دستور داده است به زور بر سر مردم کلاه شاپو بگذارند. ما با این عمل در مصر مخالفیم.

■ دلیل این موضوع این بود که موطن شهید نوابصفوی ایران بوده یا دلیل دیگری داشته؟

دلیل اصلی این موضوع تشیع بوده است. تشیع تنها مذهب انقلابی است که توانسته در کل جهان اسلام یک انقلاب دینی به وجود بیاورد. این انقلاب دینی درست در زمانی به‌وجود آمد که مارکسیسم و سوسیالیسم حرف اول و آخر انقلاب‌ها در جهان را می‌زده است.

■ ■ ■
شهید نواب صفوی، هیچگاه اقدامی علیه یک فرد عادی یا در مکان‌های عمومی انجام نداد. نگاه می‌کنیم می‌بینیم در یک موقعیت خاص که پیدا می‌شد و با زمان‌شناسی درست، اقداماتی که انجام داده به نام دفاع از اسلام در حقیقت کار دفاعی کرده است